

## پوشکین و صبوحی

در جریان تحقیقات راجع بحال الکساندر پوشکین بیک موضوع دلکشی برخوردارم که یقین دارم مورد توجه دوستان ادبیات فارسی واقع خواهد شد.

موضوع اینست که سوادى از يك قصیده فارسی بدستم افتاد که یکی از شعرای فارسی در مرثیه پوشکین سروده و حق شاعر بزرگوار روس را که مرگ نابهنگامش عالمی را متاثر ساخته بود در همان سال فوتش ادا کرده است سراینده این قصیده مرحوم میرزا فتحعلی اخوند زاده متخاص به صبوحی است که گذشته از مقام شاعری یکی از منادیان تجدد شرق اسلام و از متفکرین این سامان بشمار میاید.

از آنجائی که ارمغان صفحات گرانهای خود را وقف شرح حال و آثار گویندگان فارسی قرار داده لذا درج مختصری در گذارش احوال و بیان آثار یکی از سراینندگان نامی بیمناسبت و خالی از فائده نخواهد بود.

مرحوم میرزا فتحعلی در سال ۱۱۹۱ در خانواده مرد تاجری از اهل آذربایجان متولد گردید عمویش مرحوم میرزا علی اصغر که خود مردی با سواد و درس خوانده بود آرزو داشت برادر زاده را در سلك اهل علم و روحانیون وارد کند و از اینرو در تربیت وی - معی بلیغ نموده و از تهیه وسائل اینکار دریغ نکرد ولی خود میرزا فتحعلی عشقی بهردا و عمامه نداشت این بود که چون در سایه تربیت عموی خود در ادبیات فارسی و عربیات صاحب معلومات وافق گردید و برای کسب دانشهای جدید در همان عنقوان جوانی در شهر گنجه وارد مدرسه و پس از چندی دوره آنرا با موفقیت با تمام رسانیده وارد خدمات دولتی شد

مرحوم آخوندزاده از جمله عناصر منورالفکر معدودی بود که در آن زمان زودتر از دیگران متوجه عقبماندگی و بیچارگی شرق شده و در صدد چاره جوئی برآمده و آنچه در قوه داشتند فروگذار نکردند. مرحوم میرزا فتحعلی برای نیل بمقصود اجتماعی خود متوسل بقلم توانای خویش گردید و آثار زیاد و منجمله چندین کمندی و پست برشته تحریر در آورده که در بیداری خواب رفتگان سخت تأثیر داشتند.

مرحوم میرزا فتحعلی از جمله آن پیش آهنگانی است که در بین نویسندگان شرق سبک حقیقت جوئی را اختیار و در عالم نویسندگی مکتب جدیدی بوجود آورده و حیات شرقیان را چنانکه هست تقاضی کرده. مهمترین تالیف اخوند زنده کتابی است «بنام مکاتبه کمال الدوله با جمال الدوله» که به فارسی نگارش یافته و بعد بدست خود مولف بدرکی این کتاب برای اولین دفعه در سال ۱۹۲۴ میلادی طبع و نشر شد. از جمله آثار وی قصیده ایست که در مرثیه بوشکین در همان سال وفات بوشکین سروده و در این وقت صبوحی در سن بیست و پنج سالگی بوده و با ادبیات روسی آشنائی کافی داشته.

## اینک قصیده

نداده دیده بخواب و نشسته در شب تار	بگفتمی بدل ای کان گوهر اسرار
چه شد که بلبلی گلزارت از نو مانده	چه شد که طوطی نطقت نمیکند گفتار
چه شد که راه سخن سنجیت شده مسدود	چه شد که بیک خیالت بمانده از رفتار
بهار آمد و هان هر یک از نباتات	جمال خویش بارایشی کند اظهار
بنفشه زار شد اطراف جویبار چمن	شکفت غنچه ناری به گلین گلزار
عروس دشت مزین و راز بهر نثار	بر از جواهر ازهار دامن کهسار
نهاده تاج شکوفه بتارک اندر باغ	نشسته خسرو اشجار با کمال وقار
سران سوسن و زنبق بشادیش نوشند	شراب ژاله زاقداح لاله با تکرار

نسخه اصل قصیده بسیار مخلوط بوده و ایرادات لفظی و معنوی بیشتر کاتبانست نه بر شاعر - وحید

چنان زیاسمن آراسته است بزم چمن  
 برسم تحفه خوش آمدکنان برد بلیل  
 به آب پاشی گلشن سحاب بسته کمر  
 بصوت بزم سحر که نوا سراسر طبور  
 هر آنچه هست تهیدست نیست از هنری  
 یکی بحسن دلایز و عشوه جلوه گریست  
 همه بذوق و طرب وقت خویش بگذارند  
 مگر تو کز فرح و شور بی نصیب شدی  
 نه دردت هوسی نی بسر هوای کسی  
 مگر نه تو همانندل که حین غوطه وری  
 هزار دختر معنی طرفه را دادی  
 گنون ندانمت آخر ملولیت ز کجاست  
 جواب داد که ای مونسیم به تنهائی  
 چو شاهدان چمن من هم از ندانستم  
 بدان بتیغ زبان قامت غسار سخن  
 ولی مرا شده معلوم بی وفائی دهر  
 نه بخردیست ز مرغیکه دیدلدام بچشم  
 صدای شهرت آواز هنر تو بسان  
 مگو خیال دگردانم آنکه بر اهلیش  
 مگر توای ز جهان بیخبر بنشیندی  
 چه بوشکین که بهنگام نکته بردازیش  
 چه بوشکین که سیه روشدست کاغذ ازان  
 خیال داشت بهر گردش که چون طاوس

که خیره از نگاهش چشم ز کس خمار  
 بسایران ورق گل گرفته در منقار  
 نسیم صبح بتعطیر او شده عطار  
 که از قباب تراب ای نکار سبزه سرار  
 زهر کدام متاعیست اندرین بازار  
 یکی بناله کند عشق بازش اشعار  
 وداع کرده در این حال بالتم بیکار  
 ز خواب خامشی ای دل نمیشوی بیدار  
 زمیل ناموری و خیال شعر کنار  
 بیحر فکری نظم چون در شهوار  
 از آن لثالی منظومه زیور رخسار  
 گنون چرایی چون مایه غمین و فکاور  
 مراد گریس از این در مدار خود بگذار  
 که هست باد خزان در پی نسیم بهار  
 ز بهر نام بیارستم درین بیکار  
 مال عاقبت خویش و جوران غدار  
 برای دانه اگر باز میخورد تیمار  
 مثال توف درین جوف گنبد دوار  
 چکونه اجر دهد این سپهر کجبر قنار  
 ز بوشکین بخیل سخنوران سالار  
 صدای مدح زهر گوشه خواستی صد بار  
 که کاش خامه وی را فتنه بروش گذار  
 هزار نقش غریب آورد در این بازار

- بحسن طبع بیاراست بیت انظم لومو نوسوف (۱) خیال وی همه انجا گرفت استقرار
- اگر چه ملک سخنرا گرفت دیر ژاوبین (۲) بحکم رانی و نظمش ولی شد او مختار
- قرمزین ۳ از می عرفان بگرد بر کاسی گرفت شهرت فضالش فرنگ همه چو شکو
- برای روشن انگشت نمای بد بشمال بپر بهم چنان و بسر بطبع چنین
- کنون زمن بتعجب شنو که این ابوبین بتیر مرک وجودش نشانه بنمودند
- یک تکرک سحاب سیاه رو افکند سراج روح ورا کرد تند باد اجلی
- بیشه ستم این باغبان پیر برید سرش که میخزن گنج معانی دل بود
- دلی چو غنچه که میخواند بلبل طبعش پرید مرغ روانش ز آشیان بدن
- زمین روس بیاس و حزن کند نوحه تران کرد خلاص آن طلسم (۵) تو حقا
- زدستان زمینی چو دور افتادی ز ملک باغچه سرا بوی عطر از آن دو گلت
- برد شعر تو پیر سفید مو قفقاز بشعرهای صوحی تراست ما تمداو

(۱) میخائیل لومونوسوف - از معروفترین علمای روس در قرن ۱۸ است و او اولین کسی است که اشماع تونیک بزبان روسی سروده.

(۲) قاورئیل در ژاوبین - از شعرای بزرگ روس است که پوشکین در جوانی چندی بسبک وی شعر میگفت

(۳) نیکلای قرمزین - مورخ معروف روس که تاریخ روسیه را در ۱۲ جلد تالیف کرد و ضمناً از ادبای عصر خود بشمار میرفت.

(۴) اشاره به نیکلای اول امپراطور روس معاصر پوشکین (۵) اشاره بقطعه شعر شیوائیست که پوشکین

باین نام سروده (۶ - ۷) اشاره بمنظومه معروف پوشکین که با اسم فواره باغچه سرای مشهور است